

نیروهای انسان

از آثار ویلیام جیمز

ترجمه محمود صنایعی

۱

ویلیام جیمز فیلسوف و روانشناس معروف امریکائی صاحب نظریه «پراگماتیسم» در فلسفه و یکی از مؤسسن روانشناسی جدید است که در این عام هماقدر اهمیت دارد که «لاوازی» در علم شیمی. جیمز در این رساله از قوای کاطبیعت درماینهان کرده و معمولا نمیتوانیم از آن استفاده کنیم بحث میکند و میگوید: تربیت افراد برای استفاده کامل از قوای خویش مسئله اساسی تعلیم و تربیت ماست و این مسئله در اقتصاد ملی ما هماقدر اهمیت دارد که در تربیت فردی.

چون مدنی از کارد فکری با بدنی دست کشیده و استراحت کرده باشیم قوای مادچار نوعی رکود میشود در اینموقع اگر بخواهیم دوباره بکاری فکری یا بدنی بپردازیم باید شروع بفعالیت کنیم. هر کس این تجربه را دارد و مقصود ما را میفهمد و همه میدانند که در شروع فعالیتی مقصود از عبارت «براه افتادن» یا «گرم شدن» چیست. موضوع گرم شدن مخصوصا در حالتی که با «دم دوم» موسومست اهمیت پیدا میکند. معمولا بمجردیکه با کمترین آثار خستگی رو برو شویم خود را خسته پنداشته از کار دست میکشیم، خیال میکنیم که در اینموقع بحد کافی راه رفته، بازی کرده و با کار انجام داده ایم و دیگر باید دست کشیده استراحت کنیم. در زندگی عادی و روز مره اندکی خستگی کافیت که ما را از کار باز دارد اما اگر ناکهان احتیاج میرم جدیدی بیش آید و فعالیت بیشتری را ایجاب کند نتیجه شکست آوری میبخشد: خستگی ما که معمولا برای باز داشتن ما از کار کافی بود بیشتر و بیشتر شده بحد معینی میرسد. آنگاه کم کم و با ناکهان برطرف شده و ما در خود نیرو و توانائی جدیدی حس میکنیم و خود را حتی ناز تر از پیش مییابیم زیرا مخزن نیروی جدیدی که تا آنوقت کاملا بسته و دور از دست رس ما بود گشوده و

در دست رس ما گذاشته شده است . علاوه بر این يك طبقه ممکنست متدرجا طبقات متعدد دیگری بهمین ترتیب در وجود ما پدیدار شود و گذشته از « دم دوم » « دم سوم » و « دم چهارمی » هم بهمین طریق پیش آید . فعالیتهای فکری هم مانند فعالیتهای بدنی همین قضیه را نشان میدهد . درحالات نادر واستثنائی ممکنست دروراء خستگی و کسالت فوق العاده ناگهان نشاط و نیروی جدیدی در خود بیابیم که هرگز از وجود آن در خود آگاه نبوده ایم . اینها طبقات قوایی هستند که در زندگانی عادی ما بيمصرف و دور از دست رس ما قرار گرفته و معمولا استفاده ای از آنها نمیکنیم .

سالماراجع بقضیه « دم دوم » فکر کرده ام تا فرضیه ای که از نظر علم وظائف الاعضاء صحیح باشد برای آن پیدا کنم . مسلمست که در بدن انسان قوایی ذخیره شده است که معمولا از آن استفاده نمیشود ولی ممکنست از آن استفاده کرد . دراعمال روح ما طبقات متعددی از قوای ذخیره شده قرار گرفته که تنها کسی میتواند از آن بهره برد که بدقت در روح خود استقصاء کند ولی اکثر ما در سطح قوای خود زندگی میکنم و هرگز بکاوش دراعمال آن توجهی نداریم تا بر خزان پنهانی خود دستتوانیم یافت . تعادل قوای ما هم مثل تعادل غذایی ماست . علمای وظائف الاعضاء گویند شخص وقتی در تعادل غذاییست که روز ها بر او بگذرد و وزن او کم یا زیاد نشود . اما تعجب در اینجاست که همین تعادل ممکنست باصرف مقدار مختلفی از غذا حاصل شود ؛ برای تجربه مردی را که در تعادل غذاییست گرفته بتدریج مواد غذایی او را زیاد و با کم کنید در صورت اول وزن او رو با افزایش میرود و در صورت دوم وزن او کم میشود تغییر وزن در روز اول زیاد بوده در روز دوم کمتر میشود و بتدریج این تغییر نامحسوستر میگردد تا اینکه وزن آن شخص تا حد ممکنه زیاد یا کم شده و دو باره در تعادل غذایی قرار میگردد ولی با وزن جدیدی . این وزن دیگر زیاد یا کم نمیشود زیرا مقدار سوخت و مصرف بدن او خود را باطرز تغذیه جدید وفق داده است در اینموقع در بدن او بمصرف بیشتر وزن ، کاربن ، هیدرژن و غیره بهمان مقدار میرسد که بتوسط غذا داخل بدن او میشود .

بهمین ترتیب برای شخص ممکنست تعادل قوا حاصل شود (یعنی مدتها بر او بگذرد بدون اینکه قوایی که بمصرف میرساند زیاد یا کم شود) . این تعادل ممکنست باصرف جزئی از قوی و یا باصرف قوای بسیار وانجام کار های زیادی صورت گیرد . کارهای انجام داده شده ممکنست کار بدنی ، فکری ، اخلاقی و یا روحی باشد .

بدیهیست افزایش قوی حسی دارد چنانکه درختان تا حدی میرویند و هرگز ممکن نیست باسماان برسند ، اما مسامست که هر کس دارای قوایی ذخیره شده و دست نخورده میباشد . ولی اشخاصیکه از این قوی منتهای استفاده را مینمایند خیلی کمند . اما هر کسی که از این قوا استفاده کند ممکنست بآن فشار آورده روز بروز آنرا زیاد کند بدون اینکه عکس العمل مضری در بدن او ابجا شود . درجه از دیاد قوا باو لطمه ای نخواهد زد چه

تشکیلات حیاتی او خود را با آن وفق میدهد یعنی تشکیلات حیاتی میزان «تعمیر» خود را بمیزان «تحلیل» و «گاهش» بدن میرساند.

گفتم «میزان تعمیر» و نه «مدت تعمیر» برای اینکه مشغول ترین اشخاص و تنبل و بیکار ترین مردم هر دو بیک اندازه محتاج استراحتند. چند سال قبل «یروفسور پتربک» استاد دانشگاه «آیوا» سه جوانرا چهار شبانه روز بیدار نگهداشت. پس از آن بآنان اجازه خواب داد. همه وقتیکه بیدار شدند کاملاً رفع خستگی کرده بودند و تنها یک نفر از ایشان یک سوم بیش از مدت معمول خود خوابیده بود.

اگر خوانندگان من این دو قضیه را باهم ترکیب کنند که: اولاً اشخاصیکه از قوای خود منتهای استفاده را میکنند خیلی کمند و ثانیاً اینکه هر کس ممکنست تعادل حیاتی خود را وقتی هم که حد اکثر قوای او بمصرف میرساند بدست آورد، آنوقت خواهند دید که مسئله ای عملی و ضروری در پیش داریم که در اقتصاد ملی همانقدر اهمیت دارد که در ترقی و تربیت فردی. خلاصه ممکنست بگوئیم کسیکه از قوای خود کمتر از حدیکه برای او ممکنست استفاده میکند در زندگی بهمانقدر ثروت و سرعایه را از دست داده است و ملتیکه از این افراد تشکیل شده باشد از ملتیکه افراد آن منتهای استفاده را از قوای خود مینمایند پست تر خواهد بود. پس مسئله ای که در پیش داریم اینست: چگونه ممکنست مردم آموخت که از قوای خود منتهای استفاده را بنمایند؟ و حال چگونه میتوانند این تعلیمات را در دست رس پسران و دختران خود بگذارند؟ این مسئله همان مسئله عمومی تعلیم و تربیت است که بطرز دیگری ادا شده است. اصطلاحانی مثل «قوی» و «منتهای حد استفاده» که بکار مردم ممکنست نارسا باشد و خوانندگان از آن تنها کمیت را در نظر بگیرند و حال آنکه قوائیکه از آن بحث میکنیم از حیث کیفیت علاوه بر همانقدر اهمیت دارد که از حیث مقدار. همه تجربه کرده ایم که روی هم رفته وقتیکه از سطح پست تری در زندگی بسطح عالیتری بالا برویم قوای ما بیشتر میشود یعنی کیفیت استعمال قوای خود را بهتر میکنیم.

نوشتن بالاتر از راه رفتن است و فکر کردن بالاتر از نوشتن، تصمیم گرفتن بر فکر کردن هم برتری دارد و تصمیم گرفتن برای انکار چیزی و گفتن جواب منفی مستلزم صرف قوای عالیتر است تا تصمیم گرفتن برای ايجاب و گفتن جواب مثبت. و میتوانیم بگوئیم کسیکه از یکی از این فعالیتها به فعالیت دیگری ترقی کند قوای او عالیتری میشود برای اینکه بمقدار «فعالیت داخلی» او افزوده گشته است گرچه مقدار فعالیت خارجی او همانقدر و یا کمتر شده باشد. از نظر علم وظائف الاعضاء نمیتوان «فعالیت داخلی» را بیان کرد ولی مقصود از آنرا از نظر روانشناسی همه میدانیم. برای بکار انداختن فعالیت داخلی انگیزه شدیدی لازمست. نخست ادامه این فعالیت مستلزم استقامت و پشت کار است ولی وقتیکه گرم شدیم بسهولت بآن ادامه خواهیم داد. پس وقتیکه از «مصرف قوی» و

«میزان» و «طبقات» آن صحبت میکنیم نظرم نه تنها بفعالیت خارجیت بلکه بفعالیت داخلی را نیز منظور دارم.

بنا بر این نباید مسئله مهمی را که در پیش داریم تنها مسئله مادی افزایش وزن و حرکت بحد اکثر تصور کرد افزایش فعالیت داخلی اگر چه اغلب باعث افزایش فعالیت خارجی میشود ولی گاهی هم بکلی آنرا سد میکند. اینکه بخود امر کنیم «آرام باش» و آرامش روحی خود را بدست آوریم (بتقلید پیروان «تفکر جدید» ۱) مستلزم «فعالیت داخلی» زیاد است. بنا بر این وقتی از «استعمال قوی» صحبت میکنم مقصودم مجموع قوای عضلانی، احساساتی، فکری و اخلاقیست که هر کس از کمی بازبازی آنها در خود آگاهست. اینکه چگونه ممکنست این قوی را بحد اکثر خود رسانیده و آنرا در آن سطح نگاهداریم، مسئلهای بزرگ و مهم است اما کارهای مردان و زنان از انواع بسیار و مختلفست و هر نوع کاری را بکاستعداد مخصوصی اداره میکند. در اینصورت مسئله مهم ما بدو قسمت تقسیم میشود از اینقرار:

۱- حدود استعدادات انسانی در جهات مختلفه چیست؟

۲- بچه و سائلی ممکنست استعدادات اشخاص مختلف را بمنتهای حد افاده رسانید؟ اگر باینمسئله نظری سطحی بیندازید خواهید دید که ناچیز و بی اهمیت است. خواهید گفت که از اول عمر خود همیشه آنرا برسیده و در آن بخت کرده اید. اما یقین دارم که هرگز این دوسؤال باالساوب تحقیق علمی بخت و تدقیق نشده اند. اگر باین دوسؤال جواب کامل داده شود تقریباً تمام علم روانشناسی و علم اخلاق را شامل خواهد شد. مقصود من اینست که اهمیت آنرا برای خوانندگان آشکار کنم.

نکته اولی که باید در آن موافقت حاصل نمود اینستکه: بطور کلی مردم از قسمت کوچکی از قوای که در آنها هستند بهره میبرند که اگر شرائط مساعد موجود بود میتوانند تمام آنرا مورد استفاده قرار دهند.

برای همه ما اتفاق افتاده است که بعضی روزها خود را بانشاط تر و زنده تر از روزهای دیگر حس میکنیم. هر کس در هر روز حس کرده است که قوای در او پنهان و بخواب رفته است که قادر باین استفاده از آنها نیست ولی اگر تحریکات و شرائط مساعد نری وجود داشت ممکن بود از آنها استفاده کند. اغلب حس میکنیم که یک نوع مه غایبی بما فشار آورده زندگی روحی، قدرت و استعداد، تشخیص، تصمیم و تفکر ما را در سطح پائین نری از آنچه باید نگاهداشته وقتیکه خود را با آنچه که باید باشیم مقایسه میکنیم می بینیم که نیمی از شخصیت ما بخواب رفته. حس می کنیم که آتش درونی

۱- «تفکر جدید» مذهب فلسفی جدید است که عقیده دارد عقائد و افکار بر شخصیت انسانی حکمفرمائی میکند و میگوید باید قوانین روانشناسی جدید را برای تربیت روحی افراد بکار برد و با بنظر بقی صحت روحی و بدنی و اخلاقی را نامین کرد (ص ۲)

خموشی گرفته و چنانکه باید نمیسوزد. از ذخائر روحی و جسمی خود تنها استفاده ناچیزی مینمائیم. در بعضی اشخاص این ضایعه قوا شدیدتر بوده امراض گوناگون عصبی و روحی را باعث میشود که کتابهای مفصل طبی از آن بحث مینماید.

خلاصه میتوان گفت که فرد انسانی باین ترتیب در سطح پست تری از حدود قوای خود زندگی میکند و قوای زیادی دارد که معمولاً نمیتواند از آنها بهره برد. مصرف قوای او کمتر از حد اکثر است که برای او میسر است و در فعالیتها ساده، در نشتربك مساعی قوا، در قدرت ابتکار و نساط بر نفس و در بسیاری از طرق دیگر زندگی او ضیق و تنگ است. مانند کسیکه غش کرده و چشمانش بیک نقطه خیره گشته و میدان دید او محدود و تنگ شده است، اغلب ما هم استفاده از قوایمان محدود و جزئی است. اما در مریض غشی مرض باعث خیره شدن چشم او شده و حال اینکه علت محدودیت و گرفتاری ما عادات مزمنه میباشد. عادت کرده ایم باینکه پست تر از نفس کامل خود باشیم و این امر قابل تأسف است.

باید تصدیق کرد که نقصان اشخاص از آنچه که باید باشند در بعضی بیش از سایرین مشهودست در اینجا است که مسئله ای عمای پیش میآید که: اشخاصیکه بدرجه بالانری قدم گذاشته اند مرسوم چه عواملی هستند و در توجات قوای انسانی صعود و ترقی بچه بسته است؟

جواب معمولی این سؤال ساده است:

یا محرکی خارق العاده آنان را نهیج کرده و یا حس احتیاج شدیدی ایشان را بوجود نموده که کوششی کنند و جنبشی نمایند. پس نهیجات، اعتقادات و کوشش، عواملی هستند که ما را از سدی که در جلو داریم عبور میدهند.

در حالات حساسیت و قابلیت تاثیر فوق العاده ای که در نتیجه ناخوشیهای مزمن پیدا میشود سد قوی تغییر مکان میدهد. در نتیجه کوچکترین کار و زحمتی رنج و تعب زیادی در مریض تولید کرده او را از کار باز می دارد. در این حالات که می توان آنرا « ناخوشیهای عادت » نامید در نتیجه معالجات مداوم طبیب که مریض را خواهی نخواهی بجاورانده او را مجبور به بروز کوشش می نماید سلسله قوای جدیدی برای مریض پیش میآید. اول مریض بمنته حد رنج و زحمت میرسد ولی ناگهان رنج و زحمت او تمام شده بهبودی ناگهانی بار دست میدهد. مسامست که هر یک از ما تا حدی قربانیهای ناخوشی عادت خود هستیم باید بوجود ذخیره زرگی که داریم استفاده ناچیزی که از آن مینمائیم اعتراف کنیم. عادت ما را چنان بار آورده است که وقتی با کمترین اثر خستگی روبرو شویم دست کشیده تسلیم میشویم. اکثر ما اگر بخواهیم میتوانیم سدی که در جلو داریم عقب زده بحیات بهتر و برتری برسیم.

دهقانان و شهریان رامیتوان برای این اختلاف مثل زندگی سرعت زندگی شهر، تصمیمات

فوری وزیادی که در هر ساعت گرفته میشود، محاسبات دقیق و پیچیده‌ای که از خصوصیات زندگی شهریهاست برای دهقان بیچاره غیر قابل تحمل است. او اصلاً از این طریق زندگی چیزی نمیفهمد. اگر بکروز درشیکاگو و بانیو بورتک بر سر برد وحشت زده میشود. غوغای شهر در نظر او مانند زلزله مداومی جاوه میکند. اما همین دهقان ساده را در شهر قرار دهید. در یک یا دو سال او هم نبض جامعه را بدست خواهد آورد و با اوضاع شهر گام‌ها مانوس خواهد شد. اگر در کار خود موفقیت حاصل کند زندگی سریع و پرمشغله شهر برای او خود لذتی خواهد داشت. در بکروز زندگی شهر میتواند آنقدر از قوای خود استفاده کرده کار مفید انجام دهد که در یک هفته زندگی ده نمیتوانست.

محرك و عاملی که تغییرات روحی را باعث میشود یکی حس وظیفه است. دیگر تقلید دیگران و سومی سرایت جمعیت. تغییراتی که با این طریق واقع میشود یا برجاست یعنی سطح جدیدی که بآن میرسیم تغییر ناپذیر است. وظایف و کارهایی که بعهده اشخاص واگذار میشود آنان را بجلو رانده مجبور بصرف قوای جدیدی مینماید. علمی وظایف (اعمال) محرکیرا که فعالیت عضلانی را زیاد کند «نیرو افزا» (دانیو و جنیک) مینامند ولی تحریکات روحی و اخلاقی هم ممکنست «نیرو افزا» باشند. وهم امروز ما شاهد محرك «نیرو افزای» مهمی هستیم و آن مقام عالی سیاسیست که بشخصی اعطاشده است که قبل از آنهم لیاقت خود را بروز داده بود. شاید امثال ساده تری بهتر نشان دهند که چگونه وظایفی که بعهده شخص واگذار میشود ممکنست قوای خفته او را بیدار کند. جان استوارت میل میگوید که قدرت زنان در ادامه دادن به هیجانهای اخلاقی خود بیش از مردانست. شاهد این گفته وضعیت مر بوضیست که زن بامادرش او را پرستاری میکند در هزاران خانواده های فقیر و بیچاره با وی خانه خانواده را اداره کرده بتمام زحمات تن در میدهد و تمام نگرانیها را تحمل میکند.

در عین حالیکه تربیت اطفال، آسبیزی، رخت شویی و خیاطی بعهده اوست در صرفه جوئی و پس اندازی هم مراقبت کرده اگر هدیه ای بطلبش هم محتاج بکمک شود از معارفت او دریغ ندارد. زحمات طاقت فرسای او تمام شدنی نیست و در این صورت اگر گاهی شکوه نماید که حق دارد او را سرزنش کنند؟ اما اغلب شکوه‌ای هم نکرده با صبر و تحملی که مخصوص اوست بچه‌ها را نظیف نگاه داشته وسیله آسایش شوهرش را فراهم مینماید. با قدرتی که بزرگ اوست تا ملائمت زندگی را ملایم و قابل تحمل مینماید و خانه را کانون خوشبختی میکند. در کجا ممکنست نمونه بهتری از برد باری و قدرت اخلاقی یافت؟

هشتاد سال قبل منتیون؟ نامی جوائزی برای بهترین نمونه های فضیلت و تقوی

۱- شاید مقصود جیمز نشودور روزولت باشد که در آن موقع رئیس جمهوری کشور

های متحده امریکا بوده است (م. ص ۰)

۲- بارون دو منتیون (۱۷۳۳ - ۱۸۲۰) یکی از نوع پرستان فرانسه بوده

و جوائزی برای ادبیات و نوع پرستی قرار داده است که هر ساله بتوسط انستیتوی فرانسه تقسیم میشود (۰۴ ص ۰)

قرارداد که هر ساله بتوسط فرهنگستان فرانسه اعطا شود کمیته‌ای که از طرف فرهنگستان تعیین شده وظیفه خود را بخوبی انجام داده و بایطرفی کامل همیشه بهترین نمونه های فضیلت و تقوی را انتخاب کرده است . کمیته مزبور دوام وثبات فضیلت را شرط اساسی آن دانسته و زنانی را که برای نمونه انتخاب کرده حقیقه شایان تحسینند . در گزارشی که یول بورژه برای امسال (یعنی سال ۱۹۰۷ که این رساله چاپ شده ۴ ص .) تهیه کرده نمونه های بسیاری هست که اینک بکبرا نام میبرم : ژان شه دختر فقیرست که ارشد شش اولاد است مادرش دیوانه و پدرش علیل است . ژان تنها بالجزئیکه از يك کارخانه قوطی سازی دریافت می کند بچهارا نگاهداری کرده پدر و مادر خود را پرستاری میکند و خانواده هشت نفر را راه میبرد . در مقابل تمام این مشکلات جسمی و روحی استادگی میکند و با اراده قوی خود باسختیها مبارزه می نماید . در نمونه های دیگری نظیر این دستگیری و کمک فقرا هم بزحمات آنان اضافه میشود . و گاهی هم یکی از نزدیکان و خوبشان صغیر بایبر خود را که بی سرپرست مانده است در خانواده خود قبول کرده او را خرج میدهند . گویی خستگی روحی و جسمی برای این زنان بیچاره معنی ندارد .

اگر بخواهیم جزئیات بپردازیم سخن دراز خواهد کشید لذا مختصراً ذکر میکنم و نای انسان که در تحت تأثیر حس و وظیفه بسطح عالی و بلندی رسیده است در این زنان گمنام که بهترین نمونه های نیکوکاری و نوع پرستی هستند از هر جای دیگر بهتر مشاهده میشود .

همه بخدا میگرازید!

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
از آثار ناگور

ای خدا ، ارمغانها بیکل بندگانتوم بفرستی آنانرا در این عالم خاکی بی نیاز میسازد و سپس بتو باز میگردد بدون آنکه ذره ای از آنها کاسته شود . رود خانها جریان طبیعی خود را از دست نداده کار های روزانه خویش را بجای میآورند ، از مزارع و چمنها گذشته آنها را سیراب میکنند ، ولی باز سیر حقیقی آنها بسوی تست .

گلهای با روائح جانبخش خویش هوا را معطر میسازند ولی آخرین وظیفه آنها اینست که هستی خود را ببشگاه تو تقدیم دارند .

پرستش تو موجب بدبختی و تیره روزی بشر نخواهد گشت . از گفتههای چکامه سرايان و نویسندگان مردم آنچه را که پسند خاطر ایشانست درك میکنند ولی بالاخره آنچه ایشان گویند و نویسند وصف تو و راه تست ا

ترجمه : ابوالقاسم فیضی